تداعی معانی (9)

صلاحی، عمران

اشتباهات لفظی

خیلی‏ها سین و شین را باهم اشتباه می‏گیرند.به‏طوری گاهی ممکن است در آغاز سال نو به جای هفت‏سین،هفت شین بچینند و به جای سنبل،از گلدان‏شان شنبل سردر آرود.این اشتباه علت‏های زیادی دارد.یکی از علت‏ها افتادگی دندان است که امیدواریم‏ بر اثر سرویس دهان نباشد.

داشتیم تلویزیون تماشا می‏کردیم.چهرهء مهربانی گفت:بهار،فصل«زایش»است.ما فکر کردیم می‏گوید«سایش»!

تلفظ نام

بعضی‏ها نام مترجم اشعار مولانا به انگلیسی را«بارکز»تلفظ می‏کنند و بعضی‏ها «بارکس».اما حروف‏چین کتابی به جای«بارکس»چیده بود«بارکش»!

باز هم اشتباه

نمی‏دانستم کسی که با ماشینش می‏خواست مرا به مقصد برساند،حمید است یا محمود.این دو نفر با این‏که هیچ نسبتی باهم ندارند،خیلی به‏هم شبیه‏اند.اصلا باهم‏ مو نمی‏زنند.

صدایشان هم شبیه هم است.تنها چیزی که آنها را برای من متمایز می‏کند،محل کارشان است.محل کار یکی ادارهء یک نشریه است و محل کار آن یکی یک مؤسسهء انتشاراتی. حالا هیچ کدام از این دو محل وجود نداشت و من نمی‏دانستم از وضع انتشار نشریه‏ بپرسم،یا انتشار کتاب.بالاخره گفتم از مجله چه خبر؟و بعد حال صاحب امتیاز نشریه را پرسیدم.رفت توی فکر.فهمیدم بند را آب داده‏ام و این محمود نیست،بلکه حمید است. صحبت را عوض کردم و رفتم سر انتشار کتاب.آخر سر گفتم یک‏بار هم محمود را دیدم‏ و فکر کردم شمایید.این به آن در.

مجوز

در یکی از روزنامه‏های عصر آمده بود که سررسیدهای تبلیغاتی ضد انقلابی‏ جمع‏آوری شد.جمع‏کنندگان عقیده دارند که این سررسیدها که با مجوز وزارت ارشاد چاپ شده است به معرفی عناصر نامطلوب می‏پردازد.

سابق بر این کتاب‏هایی را که مجوز نداشت جمع می‏کردند،حالا برعکس!

ترجیع‏بند

در یکی از کهنه فروش‏ها نسخه‏ای از کلیات سعدی پیدا کردیم و در آن ترجیع‏بندی‏ دیدیم که در نسخه‏های دیگر وجود ندارد.جهت آگاهی محققان و نسخه‏پردازان به چاپ‏ آن مبادرات می‏ورزیم:

روزی پسر شکرچیان گفت‏ هرچیز گران و عمر ما مفت‏ رفتم پی درس و کسب دانش‏ در کار خودم نداشتم افت‏ اندر پی کار،پاره کردم‏ دمپائی و کفش و گیوه شش جفت‏ جاروی گزینش ادارات‏ مانند غبار،بنده را رفت‏ گر خانه و زندگی ندارم‏ در کنج پیاده‏رو توان خفت‏ از این سخنان تند بودار آقای شکرچیان برآشفت‏ اما پسرش بدون اغراق‏ با درد دلی که کرد،در سفت‏ افسوس که سود ما زیان است‏ حق با پسر شکرچیان است‏ «بنشینم و صبر پیش گیرم‏ دنبالهء کار خویش گیرم» یا این‏که به این و آن بچسبم‏ رنگ و صفت سریش گیرم‏ یا این‏که به یک اداره شغلی‏ با عشوه و باقیمش گیرم‏ ای کاش وحی مدیر بودم‏ تا جانب قوم و خویش گیرم‏ در آخر صف که ایستادم‏ گفتند که رفته فیش گیرم سیما و صدا نداشت چیزی‏ در زیر ملافه دیش گیرم‏ حق گفته جوان و حرف حق را این بنده چرا به ریش گیرم‏ افسوس که سود ما زیان است‏ حق با پسر شکرچیان است

لبخند

حالا که افتاده‏ایم توی خط شعر و شاعری،این قطعه را هم بخوانیم:

درون کوچه‏ای دیدم یکی را که چشم و چهره‏ای خوشحال دارد جلو رفتم که بینم خنده‏اش را ولی دیدم لبش اشکال دارد!

سربه‏سر خودمان

شمارهء 16 مجلهء بخارا را ورق می‏زدیم،رسیدیم به صفحات شعر.غزلی خواندیم از شرف خراسانی که یک بیتش این است:

قصهء عشق ما بود،ورد زبان مردمان‏ «ژولیت»زمان شدی،«رومیوی»زمان شدم

در همین شماره از مجله شعری هم دیدیم از پرویز خائفی به نام«چنار»که این‏طور شروع می‏شود:

هیهات!ای بزرگ‏ سبز سترگ،بلندای سرفراز

که تقدیم شده به علی دهباشی.

و باز در همین شماره عکسی هم از محمد علی سپانلو چاپ شده بود که برای بچه‏ ترساندن خوب است!

شکار شیر

اولی گفت:رفته بودم جنگل،شکار.یک هو یک شیر دنبالم کرد.من بدو،شیر بدو. من بدو،شیر بدو.نزدیکی‏های خانه‏مان یک‏دفعه شیر پایش سرخورد و افتاد زمین.من‏ از فرصت استفاده کردم،پریدم توی خانه و در را از پشت بستم و نجات پیدا کردم.

دومی گفت:چاخان نکن،آن موق تو باید خودت را خراب می‏کردی.

اولی گفت:پس فکر می‏کنی شیر،پایش روی چی سر خورد؟!

ما از این لطیفه چندین نتیجه می‏گیریم:

1-بعضی وقت‏ها خراب کاری،عین درست کاری است.

2-عجله کار شیطان است(قابل توجه شیر)

3-شیر حسابی!آخر چنین آدمی خوردن دارد؟